وقتی که یک ملت اسیر می شود

شاهرخ

و مقداری زیادتر بمشهد و قوچان و اندکی بمازندران آوردند،و تقریبا تمام‏ ولایات شمالی یعنی آذربایجان و خمسه و گیلان و مازندران و استراباد و خراسان‏ و قزوین را استیلا کرده بتدریج سریع ولی بدون جنگ و بطور غیرمحسوس‏ مشغول استحکام ریشهء تصّرف خود در این ولایات و هضم آنها شدند، از یکطرف هم شروع بکوچانیدن مهاجرین روسی بحوالی اورمیه و ماکو و استراباد کرده فقط در یکسال(1330)بیشتر از صد هزار«موژیک» روسی باین ولایات کوچانیدند و دولت ایرانرا مجبور بتغییر مادّهء استملاک‏ اتباع روسی در اراضی ایران از عهدنامهء ترکمن‏چای کردند،و از یک‏ طرف بلافاصله و متوالیا بصدمات سیاسی و حملات و تهدیدها و اتمام حجّتها و سختگیریهای مالی و سیاسی و اشکالات و زجرکشی دولت را از پا انداخته‏ مشغول قبض روح او شدند.سیل استیلای روسی در قزوین توقف‏ کرده بود و دائما پی بهانهء بود که فراتر برود و بسمت جنوب گراید.در این زمان جنگ ببهانهء جنگ با وطن‏پرستان ایران بقم و عراق و کاشان‏ و اصفهان و همدان و نهاوند و کرمانشاه و قصرشیرین و ملایر و تویسرکان‏ رسید و نصف بیشتر معمورهء ایرانرا درگرفت.و چون همهء اینها را در یک نظر بنگریم می‏بینیم که«مستحفظین قونسولخانهء تبریز و اتباع خارجه‏ در آن شهر»در کمتر از هفت سال در حدود لرستان و فارس مشغول‏ محکم ساختن مقام خود هستند.

در نتیجهء همهء این بیدادهاست که خون و عروق و اعصاب و رگ و پوست و استخوان هر ایرانی و ایرانی‏نژاد و هر مسلمان شرقی با کینهء روس و حسّ انتقام‏جوئی پر شده است.اهریمن این ملک روس است‏ و هر ایرانی بیکی از طرق عدیده و هزاران نوع ظلم و اجحاف روسی این‏ حقیقت را دریافته است و بر روی همین حسّ جبلّی است که ما پایهء امید خود را بقیام عمومی ایران در اوّلین شکست مهمّ روسی میگذاریم.

اسناد این حسّ تمیز دشمن خود بایرانی-که هر حیوانی حتّی سگ‏ دارای آنست و در دخول بی‏اذن بیگانه بخانه عوعو میکند-بی‏اساس‏ و از خودپسندی نیست.همچنانکه دشمنان ایران اگر امید خود را در تسلّط بر ایران از روی اخلاق همین مشت تن‏پروران ملقّب و امیر الأمراهای خودخواه که اغلب در رکاب«شاه شهید»یا«شاه مرحوم» کوچهای فرنگ را نیز دیده‏اند میزان بگیرند بزودی گول خوردن خود را خواهند فهمید همان‏طور دوستان ایران نیز اگر میزان اشتراک ایرانی را در دفاع وطن و کمک بمتّحدین اروپائی خود از تقاعد و سنگینی و جبن‏ و تردّد حضرات اجلّ طهرانی قیاس گرفته و اجر دهند بسا بی‏انصافی‏ خواهد بود.ایرانی در نطع شطرنج بازی دفاع وطن همه چیز خود را از پیاده و سواره آورد بجز شاه کوچک خود را که آن هم یک اسم بیشتر نیست و یقینا دل او با رعایای مجاهد و جانفشان خود بوده و فقط از رعب‏ احاطهء روس بپایتخت مات شده بود و حرکت نکرد.سزای ایرانی آن‏ نیست که با وجود جنگیدن با تفنگ کهنه و بی‏ذخیرهء لازم و بی‏توپ او را بی‏همت حساب کنیم.غایة الجود بذل الموجود.

وقتی که یک ملّت اسیر میشود

شاید در میان هموطنان ما کسانی باشند که چون از ترتیبات عالم چنانکه‏ باید مسبوق نیستند و نظریّاتشان ساده و بی‏بنیان است از روی کمال‏ خیرخواهی و ایران‏دوستی تصوّر نمایند که نفع ایرانیان در این است که‏ اختیارات خود را بدست بیگانگان بدهند و حالا که خود نمیتوانند در راه‏ ترقّی و آبادی قدمی بردارند اقلاّ دیگران را مانع ترقّی دادن ایران نگردند. و از آنجائی که شنیده یا دیده‏اند که هندوستان و قفقاز و مصر و ممالک دیگری‏ که در تصرّف دول اروپائی درآمده‏اند دارای رشتهای خطّ آهن و کوچهای‏ قیرفرش و تماشاخانها و قهوه‏خانها و مراکز عیش و حال و لولهای آب زلال‏ و اغلب خورده‏کاریهای تمدّن هستند با خود اندیشه نموده که چه عیبی دارد ایران ما هم در زمرهء این ممالک باشد.مگر تا کی باید گردوخاک خورد و آن ناپاک نوشید و بی‏آبروئی کشید.باید گذاشت این فرنگیها بیایند و کمی‏ این آب‏وخاک بی‏صاحب را سروسامانی بدهند،آخر مردم بیچاره از دست رفتند،رعیّت از پا درآمد،همهء دنیا در راحت و آسایش است جز ما یک مشت بدبخت که از یک طرف دزدمان میزند و از طرف دیگر داروغه.بلی حتما صلاح ایران در این است که با مژگان خاک راه‏ اروپائیان متمدّن را روفته و بالای چشم خود جایشان دهیم.و هموطن‏ محبوب ما برای اینکه در دلش هیچ حرمان و ندامتی نمانده باشد محرمانه بخود میگوید:وقتی که مملکت ما هم از پرتو تمدّن اروپائیان ترقّی کرد و کسب‏ مقامی نمود و ادارات کشوری و لشکریمان منظّم شد و چرخ آبادی و امنیّت‏ براه و آبهای کشمکش و انقلاب از آسیاب افتاد و دیدیم که دیگر کار را آموخته‏ایم و نیازمند برهنمائی دیگران نیستیم یک روز بطور ناگهانی قوای‏ منظّم شدهء خود را که همه اهل ایرانند و دوستدار آب‏وخاک آن آماده‏ نموده و عذر میهمانهای خود را میخواهیم!و با این‏گونه اندیشها و صغری‏ و کبریها کار را آسان نموده و خود را متقاعد مینماید که هان اینست یکتا راه‏ نجات ایران و یگانه طریق نیکبختی ایرانیان.و از آن پس خدمت حقیقی را در این میپندارد که سر تسلیم پیش افکند و حتّی المقدور هموطنان نادان‏ دیگر خود را نیز از خر شیطان استقلال‏طلبی پیاده کند و بأسرار ترقّی‏ و نکات آبادی حقیقی ملک رهنمونشان گردد.

در این مقاله روی ما باین گونه هموطنان عزیز است که بیک قسمت‏ بزرگی از ابناء جنس خود شرف و برتری دارند چون از همین خیالات‏ و تفکّراتشان معلوم است که اقلاّ در فکر وطن نیاکان و مرزوبوم مقدّس‏ ایران هستند،شوری در سر و آرزوئی در دل دارند و مانند هزارها برادران دیگر خود فقط در بند بیرون بردن گلیم خود از آب نیستند و در بارهء کارهای وطنی بجملهء نامیمون«ای بابا ما را باین کارها چه»معتذر نمیشوند.و این هم تکلیف روزنامهای ایران بود که این‏گونه ایرانیانی را که تقصیرشان فقط در ساده‏لوحی و بیخبری از اوضاع عالم و از حقایق امور است بکنه معایب زیردستی و بندگی سیاسی مطّلع نموده باشند.ولی‏ افسوس که روزنامهای ما هم یا بمضمون

«تا راه‏دان نباشی کی راهبر شوی»

در اینگونه مقاله‏ها سررشتهء کافی نداشتند و یا آنکه چنان سرگرم کارزارهای‏ قلمی با همکاران خود بودند که برای نوشتن اینگونه مطالب بی‏سروصدا و بی‏زرق‏وریا پا را از رکاب توسن تندی و شدّت برون آوردن اسباب‏ سرشکستگی و سردی بازار روزنامهء خود میدانستند،و وقتی هم که در ضمن یک مقصود شخصی دیگری کلامشان باسیری و غلامی سیاسی میرسید منتهی محذوری را که در اسیری و بندگی میدیدند لگدکوب شدن تربت‏ پاک نیاکان بود در زیر سمّ ستوران روس و بلند شدن ترانهء ناقوس‏ بجای بانگ روح‏افزای لا اله الاّ اللّه.غافل از اینکه عدّهء از ایرانیان‏ اصلا دارای یک یک رشته اصول خشنی هستند که نه از لگدکوب شدن تودهء خاک‏وخاشاک و کلوخ و سنگ چندان متأثّر میشوند و نه از شنیدن ترانهء ناقوس چندان بهیجان میآیند.و بجهات مزبوره سیّئات اسیری را اغلب‏ هموطنان ما ندانستند و هنوز هم نمیدانند که وقتی که ملّتی اسیر شد چه‏ تغییرات و تبدیلات دلخراشی در زندگانی او حاصل میشود و مقصود ما در این مقاله بقدر مقدور خود فهماندن همین نکات است.

باید دانست که مطابق یک قانون عمومی در همه جای دنیا و در هر زمان سبب حقیقی افعال و اعمال انسان تحصیل نفع بوده اعمّ از اینکه نفع‏ مادّی باشد یا روحی نفع شخصی باشد یا نفع عمومی،و جان دادن یک نفر سرباز هم در راه وطنش که بنظر از هر تصوّر نفعی عاری مینماید در واقع‏ برای تحصیل دو نوع نفع است یکی نفع عمومی که بوطن و بازماندگانش‏ عاید میشود و یکی نفع روحی که عبارت است از لذّتی که بانسان دست‏ میدهد وقتی که حسّ میکند که در راه مقصود عالی خود بزرگترین خدمات را که جان فدا نمودن باشد بجای آورده.و در این صورت آشکار است‏ که روس و انگلیس که سیاستشان مخصوصا مبنی بر کسب نفع و بنا بگفتهء یکی‏ از بزرگترین وزرای دول متّحدشان مبنی بر«خودپرستی مقدّس»است‏ در راه خدمت بانسانیّت و تمدّن نیست که این همه در تصرّف مملکت ما زحمت بخود میدهند و برای ارضای خدا و پیغمبر نیست که لیره‏ها و مناتهای‏ از جان عزیزتر خود را با یک اسراف و هرزه‏دستی سخاوت‏نمائی در این راه صرف و شیخ‏وشاب را از خود خوشنود مینمایند.و هم نمیتوانیم‏ این کوششها و جدّوجهدها را بیک قصد جهانگیری سادهء نسبت دهیم چون‏ دیگر وضع دنیا عوض شده و شیوهء جهانگیری خشک‏وخالی که یکتا منظور کشورگشاهای باستان بود متروک گردیده و دنیا یک تجارت‏خانهء وسیعی‏ گردیده و میدانهای جنگ هم صورت یک«چرتکهء»را پیدا نموده که بیشتر حساب نفع و ضرر را مینماید نه فتح و ظفر را.داراها و اسکندرها و قیصرهای این عصر نیز کوپال و بازو را بسنگ و تراز و مبدّل نموده‏اند و از مرّیخ که خدای باصلابت جنگ است رو تابیده و در پی مشتری‏ و خریدار با زور و بی‏زور میگردند.مقصود اصلیشان رواج بازار تجارتشان‏ است و جلب ثروت ملل بیچارهء دیگر.دورهء خونریزیهای بیفایده‏ گذشته و دورهء حاضر دورهء خون مکیدن است.و کلام سالیزبوری معروف‏ که از بزرگان انگلستان و وزیر هند بود با کمال سهولت عین مدّعای ما را ثابت میدارد.وزیر مذکور در موضوع هندوستان میگوید:«از آنجائی‏ که مقصود ما مکیدن خون هند است باید نیشتر را در آن عضوهائی فرو بریم که خون زیاد جمع شده و یا اقلاّ در آنجاهائی که جریان خون قوّتی‏ دارد نه آنجاهائی که کم‏خون و ضعیف گردیده».و مؤلّفی دیگر گفته«قصد عمدهء انگلستان در هند پیدا نمودن راهی است که از رعایای آسیائی خودش‏ هر چقدر ممکن باشد بیشتر جلب ثروت نماید نه اینکه آنانرا از نعمتهای‏ تمدّن تمتّع و بهرهء بخشد».

معلوم است وقتی که یک ملّت اروپائی مملکتی را تصرّف نمود ناچار برای‏ آن مملکت در ضمن بعضی فوائد هم منظور هست از قبیل خطّ آهن‏ و نظافت کوچها و تسهیل وسائل مسافرت و حمل‏ونقل و تلگراف و تلفون‏ و غیره ولی در مقابل این جزئی ترقّی مادّی که شاید چشم هموطنان ما را بزند مصائب و بلایای بیشماری هست که هرکدام از آنها میتواند ملّتیرا از پا درآورد.وآنگهی اگر بدقّت بنگریم خواهیم دید که این خطّ آهن و غیره‏ هم که در همه جای دنیا مایهء آبادانی مملکت و آسایش مردم است در ممالکی‏ که در بند بندگی بیگانگان است مزید بر سیه‏روزی مردم بدبخت‏ میگردد.چنانکه 130،8 فرسنگ خطّ آهن هند که تمام شهرهای بزرگ‏ و بندرهای مهمّرا با یکدیگر مربوط میدارد هندیان بیچاره را از پا درآورده و جانشانرا بلب رسانده و در حقیقت حکم یک قلاّدهء آهنین‏ مذلتی را دارد که بر گردن مملکت نهاده باشند و فائده‏اش برای هند ازدیاد قحط و غلاست چونکه در سالهای فراوانی زیادی غلّه را بخارج میبرد و در انبارهای مملکت گندمی نمیماند که در موقع لزوم جلوی قحط و غلا را بگیرد. و اگرچه در موقع لزوم کمپانی میتواند گندم را بآسانی پس بیاورد ولی‏ فقرا قدرت ندارند که گندم را با قیمت دو کرایه رفت‏وآمد که بآن‏ افزوده شده بخرند و هزاران هزارها تلف میشوند.و جائی که خطّ آهن‏ با آنهمه محسّنات طبیعی که دارد مزید بر بدبختی گردد نتایج خانه برانداز هدایای دیگر متمدّنین را بادراک خوانندگان باز میگذاریم.همینقدر باید دانست که از دول مالک الرّقاب منتظر مردی و مردمی بودن از گرگ‏ چوپانی و از دزد پاسبانی چشم داشتن است.و اگر در ظاهر هم کمکی‏ بترقّی و آبادانی مملکت مینمایند فقط برای جلب منفعت است نه از راه لطف‏ و مکرمت.چنانکه در سال 1022 هجری وقتی که چند نفر انگلیسی با کمال‏ خضوع و خشوع قدم بساحل خاک براهمه نهادند برای تجارت آمده‏ بودند.امروز هم که بیشتر از سیصد سال از آنروز گذشته و اختیار مطلق ششصد کرور نفوس هندی در دست یک نفر انگلیسی است که از جزایر دوردست بریطانیا بعنوان نایب السّلطانی از طرف اعلیحضرت‏ امپراطور کلّ ممالک هندوستان میآید باز یکتا مقصود انگلستان تجارت‏ است و دوشیدن هندوستان واژگون‏بخت که بهمین مناسبت بگاو شیرده‏ انگلستان مشهور شده و امروز تمام دارائی و حشمت و جلال انگلستان از صدقه سر این کرورکرور هندیهای پا برهنه و عوری است که سالیانه‏ هزارهاشان از گرسنگی جان میدهند.

و در صورتی که حالیّه در سال قریب 400،2 کرور تومان از هند بانگلستان میرود و 360 کرور تومان هم بمأمورین فرنگی که در خدمت‏ ادارات هند هستند داده میشود بنابر راپورتهای رسمی و احصائیات از سال 1183 تا 1326 هجری که رویهمرفته صد و چهل و سه سال میشود پنجاه و یک مرتبه در هندوستان قحط و غلا روی داده و فقط در عرض مدّت‏ قرن سیزدهم هجری 64 کرور نفوس از گرسنگی در هندوستان تلف‏ گردیده و از روی احصائیّات خود انگلیسها معلوم میشود که در اوایل‏ قرن سیزدهم هجری صد و هشتاد کرور نفوس در هندوستان هیچ وقت‏ تا اندازهء که سیر بشوند خوراک نداشته‏اند.

از طرف دیگر مالیّاتهای رنگارنگی که بر ملل اسیر تحمیل میشود باندازهء سنگین است که کمر دهقان و کاسب و اهل حرفه را میشکند و از کار متنفّرشان‏ میدارد.مالیّات نسبت بعایدات در هند دو برابر همان مالیات است در انگلستان و هندوی بیچارهء که بخون دل از جزئی اندوختهء خود قسمت مهمی را بعنوان مالیات میدهد هیچگونه حقّی در تعیین مقدار یا در کیفیّت استعمال‏ آن ندارد.

دیگر از مصائب مهمّهء که بر ملل مقهوره وارد است همانا خدمت‏ اجباری در قشون خارجی است.و وخامت این مسئله در مدّت این جنگ‏ عمومی حالیّه بخوبی محسوس شد که دول اروپائی با چه قساوت قلب جوانانی را که‏ هنوز در عزای پدر و برادری هستند که در راه دفاع آزادی مملکت خود بدست همین«متمدّنین»کشته شده‏اند بمیدانهای جنگ خود میکشند و مخصوصا در صفهای پیشین و در دهنهء توپ جایشان داده و برای حفظ جان خود از پیکر آنها سنگرها میسازند.

از جنگ گذشته روسیّه در موقع صلح هم باسم خدمت نظامی همه‏ ساله هزارها جوانان با حسّ و غیرت ملل مقهورهء خود را بعنوان ساخلو بنقاط دوردست سیبری و شمالی روسیّه و جاهائی که سرما سنگرا میترکاند میفرستد و بنا باحصائیات نظامی صدی 47 نفر از این جوانان از سرما و خستگی هلاک میشوند.و با این شیوهء ستمگری و غدّاری دولت روسیّه‏ بهترین عناصر مللی را که در زیر ربقهء تسلّط خود درآورده و میداند که‏ ممکن است بعدها برای او اسباب زحمت و سردرد فراهم بیاورند در زیر برف و یخ صحراهای بیکران خود که نمونهء از زمهریر است‏ مدفون مینماید.

جوانان ایران که امروز در راه وطن تحمّل جزئی مرارتی را نمیخواهند اید ملتفت نتایج کم‏حمیّتی خود باشند و بدانند کسی که امروز از خدمت‏ و جانفشانی در راه وطن شانه خالی کند فردا«کنوت»روس شانهء سیمینش را آبنوسی خواهد نمود.

بلایای اسیری بیش از آنست که در این مقالهء مختصر ما بگنجد همینقدر در پایان مقالهء خود میگوئیم که ترقّی حقیقی که باید منشأ سعادت ملل آزاد باشد برای ممالکی که اسیر پنجهء قهر بیگانگان هستند امکان‏پذیر نیست و کسانی‏ که تصوّر مینمائید که ایران در تحت قیمومت دول متمدّنه میتواند ترقی نماید و در آخر یک روز خود را آزاد نماید بکلّی راه خطا میروند.و اگر مختصر نظری باوضاع ملل مقهوره بیندازند بآسانی ملتفت اشتباه خود خواهند گردید.چه 150 سال است که هند اسیر انگلستان گردیده و هنوز زنهای‏ هند یک درصد و مردها یک در ده هم خواندن و نوشتن ساده را نمیدانند در صورتی که ژاپن از پرتو آزادی در عرض 50 سال بجائی‏ رسیده که با انگلیس هم‏عهد و هم‏پیمان میگردد.حکومت هند در سال 1324 هجری فقط هشت ملیون و نیم تومان برای معارف تخصیص نموده در صورتی که برای مصارف قشونی در همان سال بیشتر از صد و هفده ملیون‏ تخصیص کرده است.در این صورت آیا برای هندوستان کدام روزنهء نجاتی بازمیماند؟

گلادستون معروف گفته که«فقط آزادی است که میتواند ملل را حاضر و لایق برای آزادی نماید».این حقیقت گرانبها را باید آویزهء گوش نمود و دانست که راه آزادی آزادیست و اسیری جادّه‏ایست که ملل را بلب گور انهدام و نیستی دلالت مینماید.شاهرخ

آخرین سفر لرد کیچنر (ترجمهء تحت اللّفظی قصیدهء روبرت لیبمان آلمانی)

دریای شمال را یک کشتی آهنینی میشکافد.

طوفان آب دریا را بشکل موجهای کف‏آلودی روی هم میریزد

و سعی میکند که حرکت سریع کشتی را کند نماید.

در هر حال کشتی پیش میرود.

یک مردی از آهن و سنگ روی کشتی است.

کلهء بزرگ‏منشی و فرمانروائی او

کشتی را از بندری که محافظ او بود

کشید در میانهء امواج و طوفان دریا.

امّا در دریا انتظار او را میکشد

یک گرسنهء خونخواری

که چندین دفعه منتظر او بود:

در روی دریا مرگ منتظر اوست!

مدد!صدای طوفان عکس میاندازد

در زمین و در آب.دنیا را پر میکند.

طوفان هوا را بتزلزل در میآورد.

اموات را در قبرهای خودشان حرکت میدهد.

طوفان بیرون میآورد از دخمهای تاریک قبر

هزاران زنها و بچّهای بوئر را.

آنها را برمیانگیزاند بطرف مردی

که با کمال آرامی و دل‏سختی آنها را بکشتن داد.